

گردید و سپس توسط غیرمارکسیست‌هایی چون روبرت بلونرو و مایکل هشتر به کار گرفته شد و گسترش یافت.^۴

در فرایند پدید آمدن مفهوم استعمار داخلی به شکل متأخر آن (از اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰) دو جریان عمده به موازات هم بیشترین تأثیر را داشته است: اول، شرایط نابسامان اقلیت‌های قومی و نژادی در ایالات متحده آمریکا و عدم جذب، ادغام و استحاله کامل آنها در قالب ارزشهای آنگلساکسون؛ دوم، استمرار وضع نامطلوب مردم بومی آفریقای جنوبی از خروج استعمارگران از این قاره.

نظریه پردازهای سنتی درباره روابط نژادی و قومی در ایالات متحده آمریکا بر «ادغام و جذب» تأکید داشته است. نمونه شاخص این نوع نگرش، «نظریه همانندسازی»^۵ است که همسان و شبیه‌سازی گروه‌های قومی و نژادی مختلف در آمریکا را در قالب فرهنگ و ارزشهای گروه مرکزی (آنگلساکسونها) مهمترین عامل در این مناسبات برمی‌شمارند. از لحاظ لغوی، ریشه لاتین واژه Assimilate یعنی کلمه assimilare به معنی مشابه‌سازی و شبیه‌گردانی بوده که در مناسبات اجتماعی و سیاسی به مشابه‌سازی یک گروه با دیگر گروه‌ها اطلاق می‌شود.^۶

میلتون ام. گوردون جامعه‌شناس آمریکایی و از جمله نظریه‌پردازان در زمینه «همانندسازی» درباره تعمیم این دیدگاه به جامعه آمریکا چنین توضیح می‌دهد:

در برخورد با ساخت پیچیده قومی در آمریکا سه مرحله از یکدیگر قابل تمیز است. مرحله اول یا مرحله «همنوایی» با ارزشهای آنگلساکسون، مستلزم این بود که مهاجر «میراث آباء و اجدادی خود را نفی کند و رفتار و ارزشهای گروه مرکزی آنگلساکسون را بپذیرد». مرحله دوم بر ایده «دیگ هفت جوش»^۷ مبتنی است، و مقصود از آن «ادغام بیولوژیک مردم از آنگلساکسونها و دیگر گروه‌های مهاجر در یکدیگر و ترکیب فرهنگهای آنها در فرهنگ آمریکایی» است. اوضاع حاضر سومین مرحله را مشخص می‌نماید و آن عبارتست از: «حفظ زندگی گروهی و حفظ بخشهای قابل ملاحظه‌ای از فرهنگ گروه‌های مهاجر جدید در چارچوب تابعیت

منازعات قومی در سطح جهان پس از یک دوره روند نزولی، از دهه ۱۹۸۰ شتاب جدیدی یافت. اگر فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی را اوج ستیزه‌های قومی در آخرین دهه سده بیستم بدانیم، بسیاری از پژوهشگران و اندیشمندان رشته‌های مختلف علوم اجتماعی از منظر خاص خویش سعی در تحلیل و تبیین این درگیریها داشته‌اند. دست‌اندرکاران رشته اقتصاد سیاسی نیز در جهت درک چرایی بروز این بحرانها نظریات گوناگونی از جمله نظریه «استعمار داخلی»، نظریه «توسعه ناموزون و نابرابریهای منطقه‌ای»، نظریه «گزینش عقلانی» و نظریه «مرکز-پیرامون» را مطرح کرده‌اند که در این جا به دو نظریه اول می‌پردازیم و در فرصتی دیگر دو نظریه بعدی را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

نظریه استعمار داخلی

نظریه‌پردازان استعمار داخلی در شوریه کردن مباحث و نیز تعمیم روابط نابرابر میان استعمارگران و مستعمرات به حوزه مناسبات داخلی، و امداد اصطلاح «استعمار» به معنای کلی و کلاسیک آن می‌باشند. استعمار در مفهوم کلاسیک، ناظر به استعمار خارجی یا گسترش طلبی‌های اروپایی‌ها در سرزمین‌های آسیایی، آفریقایی و آمریکایی بوده که از قرن پانزدهم آغاز شده و عملاً اقتصاد و سیاست جهانی را تحت تأثیر قرار داده است.^۲ استعمارگران اروپایی اعم از برتغالی، اسپانیایی، بلژیکی، هلندی، انگلیسی و فرانسوی از راه غلبه، کاربرد زور و خشونت با تحت انقیاد در آوردن مردمان بومی، محدود کردن تحرک اجتماعی و سیاسی و تحقیر فرهنگی آنها و استقرار روابط مهتر-کهنتری، به استثمار مردمان بومی و غارت مواد خام سرزمین‌های یادشده پرداختند و با فتح بازارهای محلی، روند انقلاب صنعتی و توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در کشورهای خود را سرعت بخشیدند.^۳

نظریه استعمار داخلی با تعمیم این مناسبات به داخل کشورها بر وجود روابط نابرابر فرهنگی بین فرهنگ سلطه‌گر و فرهنگهای زیرسلطه در درون جوامع تأکید دارد. این مباحث ابتدا در آثار مارکسیست‌هایی چون لنین و گرامشی مطرح

نظریه استعمار

داخلی و توسعه

ناموزون در تحلیل

منازعات قومی

دکتر مجتبی مقصودی

آمریکایی و ادغام سیاسی و اقتصادی در جامعه آمریکایی».^۸ این جامعه‌شناس آمریکایی در کتاب معروف خود با عنوان «هماندسازی در زندگی آمریکایی» مراحل جذب گروه‌ها و همگون‌سازی آنها با هسته مرکزی جامعه را در هفت مرحله به شرح زیر مورد شناسایی قرار می‌دهد:

- همانندسازی فرهنگی
- همانندسازی ساختاری
- همانندسازی مادی
- همانندسازی هویتی
- همانندسازی ایستاری (بینشی)
- همانندسازی رفتاری
- همانندسازی مدنی.^۹

فرض اصلی در این نظریه پیردازها بر جذب و ادغام اقلیتهای قومی، نژادی و دینی مبتنی بود، حال آنکه، عدم جذب و ادغام کامل بسیاری از اقلیتهای چون بومیان آمریکا، سیاهان، مکزیکی‌ها، چینی‌ها و مسلمانان در ارزشهای آنگلو ساکسون، و حتی در مواقعی بروز بحرانهای مقطعی در این کشور نظریاتی مانند «نظریه هماندسازی» میلتن ام. گوردون را با چالشی بزرگ روبرو کرد. در واقع ناتوانی ثنوریهای سنتی درباره روابط نژادی و قومی در توجیه شرایط جدید، راه را برای ظهور نظریه استعمار داخلی هموار ساخت. نظریه استعمار داخلی از این زاویه، علل عدم موفقیت فرایند همسان‌سازی در جامعه آمریکا را متأثر از ساختار مبتنی بر سلطه مهاجران سفیداروپایی در عرصه سیاست، آموزش و پرورش، مالکیت و دستگاه اداری بر مهاجران غیر سفید (غیر اروپایی) می‌داند که نتیجه طبیعی آن مقاومت اقلیت‌های بر شمرده شده در برابر همانندسازی و تلاششان برای حفظ ارزشها و هویت‌های ویژه خود می‌باشد.

روربت بلوتر معتقد است که در جامعه آمریکا وضع اقلیتهای استعمار شده از دیگر مهاجران کاملاً متفاوت است. در حالی که وضع ایرلندی‌ها، ایتالیایی‌ها، لهستانی‌ها و دیگرانی که از جوامع پیشرفته به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند بسیار بهبود یافته است، سیاهان، بومیان آمریکایی و مکزیکی‌ها با وجود پیشتکار و تلاش فراوان نتوانسته‌اند پیشرفت کنند. پیامد چنین وضعی، واکنش و مقاومت این اقلیتهاست، امری که در اصل ریشه در عملکرد نژادپرستانه و ساختار روحی-

روانی مهاجران سفید و جامعه آمریکا دارد.^{۱۰} مایکل هشتر از جمله پیشگامان نظریه استعمار داخلی^{۱۱} در کتاب خود با عنوان «استعمار داخلی» این مناسبات را محدود به جامعه آمریکانداخته و با گسترش دادن این دیدگاه به عرصه‌های وسیعتر بر این باور است که وجود شکافهای قومی در کشورهای غربی نیز انعکاسی از سلطه امپریالیستی یک گروه قومی بر گروههای دیگر می‌باشد که از طریق نهادهای بوروکراتیک و دولتی تحکیم می‌گردد.^{۱۲}

دومین عاملی که در نضج نظریه استعمار داخلی تأثیر بسزا داشته، اوضاع و احوال نابسامان مردم قاره سیاه پس از خروج استعمارگران از این قاره می‌باشد. در استعمار کلاسیک، عقب ماندگی قاره آفریقا معلول سیاستهای استعماری قلمداد می‌شد، لذا بسیاری از اندیشمندان، سیاستمداران و مبارزان راه آزادی چاره مشکلات را خروج بدون قید و شرط استعمارگران از مناطق اشغال شده می‌دانستند؛ اما پس از رهایی مستعمرات از چنگال استعمارگران، این جوامع نه تنها به سوی توسعه و جبران عقب ماندگیها رهنمون نشدند، بلکه بسیاری از کشورهای آفریقایی در گرداب عمیقتری از مشکلات، تنگناها و عقب ماندگیها گرفتار آمدند.

در فهم چرایی و علل تداوم بحران، برخی از پژوهشگران با تغییر دادن کانون توجه از استعمار خارجی به استعمار داخلی، دولت را ابزار دست عناصر واپس گرا، غیرمولد، فاسد و وابسته به طبقات سلطه‌گری می‌دانند که با بهره‌گیری از ساختارها، نهادها و ابزارهای دولتی به انباشت سرمایه شخصی، واپس‌زنی، استثمار، توقیف و به حاشیه‌رانی توده‌ها مبادرت می‌ورزند. در همین جهت شمار زیادی از دولتهای آفریقایی ابزار سیاسی تحکیم، تشبیت و استثمار برخی از گروههای قومی در مقابل گروههای دیگر و احیاناً رقیب هستند.

در برابر خشونت، سرکوب و طبیعت استثمارگرانه دولت، مردم نیز با بازگشت به هویت‌های قومی و مذهبی خویش و با تجهیز و بسیج امکانات و نیز استعانت از سازمانهای بشر دوستانه، به طرق مختلف از جمله ستیزه‌های قومی به مقابله با این جهت‌گیریها می‌خیزند.

تشکیل حزب اینکاتا و نیز جنبش میهنی سومالی بعنوان نمایندگان منافع قبیله‌زولو در آفریقای جنوبی و کلان اوگادن در سومالی در این

○ در رشته اقتصاد سیاسی، در جهت شناخت علل بروز بحرانها و درگیریهای قومی نظریه‌های گوناگونی مانند نظریه «استعمار داخلی»، «توسعه ناموزون و نابرابریهای منطقه‌ای»، «گزینش عقلانی»، «مرکز-پیرامون» و... مطرح شده است.

راستاقابل ارزیابی است.^{۱۳}

به بیان دیگر، هر دو طیف مورد اشاره چه در آمریکا و چه در آفریقا، بستر منازعه و مبارزه گروههای قومی از خلال نظریه استعمار داخلی را مورد توجه قرار داده اند که بعدها این نظریه دستمایه تحلیل پدیده چندقومی بودن در بسیاری از کشورها شده است.

نظریه توسعه ناموزون و نابرابریهای منطقه‌ای

در تحلیل منازعات قومی برخی از پژوهشگران از «توسعه ناموزون و نابرابریهای منطقه‌ای»^{۱۴} بعنوان زمینه‌های بحران‌خیزی مناطق قومی یاد می‌کنند. این نظریه با وجود قرابت‌هایی که با نظریه استعمار داخلی دارد، نکات مورد تأکید آن با نظریه اخیر متفاوت است.

در نظریه استعمار داخلی چپ‌اولگری‌های آشکار و نهان نخبگان حاکم بومی نسبت به اقلیت‌های قومی محور اصلی ستیزه‌های قومی را تشکیل می‌داد. حال آنکه نظریه توسعه ناموزون و نابرابریهای منطقه‌ای نه ناظر بر استعمارگریهای داخلی یا احیاناً خارجی بلکه معطوف به عوامل دیگری نظیر شرایط طبیعی و جغرافیایی، جمعیتی-ساختار برنامهریزی و سیاستگذاری‌ها-

و سیر و جهت سرمایه‌گذارهای بخش خصوصی است که برای برخی از مناطق يك کشور توسعه اقتصادی و برای پاره‌ای دیگر از مناطق توسعه نیافتگی اقتصادی به بار می‌آورد.^{۱۵}

تادیه‌های اخیر، در غالب نظریه پردازیه‌ها، توسعه ناموزون و نابرابریهای منطقه‌ای محصول اجتناب‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری دانسته می‌شد، چنان که لنین بعنوان اولگین نظریه پرداز از این دیدگاه با طرح «قانون توسعه ناموزون سرمایه‌داری»^{۱۶} این گرایش را جزء لاینفک نظام سرمایه‌داری ارزیابی کرده بود.^{۱۷} حال آنکه با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و آشکار شدن ابعاد نابرابریهای منطقه‌ای میان نواحی اروپایی و آسیایی در آن کشور مشخص شد که نظام‌های سوسیالیستی نیز از این فرایند برکنار نبوده‌اند. وضع یوگسلاوی سابق بویژه توسعه صنعتی اسلونی در برابر وضع نامناسب اقتصادی-اجتماعی اکثر ایالات و جمهوریهای مستقل این کشور نمونه دیگری از نابرابریهای

منطقه‌ای در بین کشورهای سوسیالیستی است.^{۱۸} راجر بار ترا در کتاب خود با عنوان «مقدمه‌ای بر روابط گروههای قومی در آسیا و اقیانوسیه» که در سال ۱۹۷۹ توسط یونسکو منتشر گردید^{۱۹}، بحرانهای قومی دنیای معاصر را متأثر از نظام اقتصادی سرمایه‌داری می‌داند.

وی معتقد است نظام سرمایه‌داری در مراحل رشد خود به گونه‌ای متناقض عمل می‌کند، به شکلی که از يك طرف موجب جابجایی نیروی کار و سرمایه از نواحی توسعه نیافته به نواحی توسعه یافته تر و تشدید توسعه یافتگی در این مناطق می‌شود، و از طرف دیگر، این جابجایی مشکلاتی برای نواحی قومی عقب افتاده به وجود می‌آورد. نظام سرمایه‌داری نیز با وجود تمهیداتی که اندیشیده تاکنون از حل مشکلات موجود در مناطق قومی عقب افتاده ناتوان بوده است.

بار ترا در جمع‌بندی خود، این فرایند متناقض را بمنزله دور باطلی ارزیابی می‌کند که نتیجه‌ای جز قومی شدن بیش از پیش مرادفات تجاری-اقتصادی، تشدید عقب‌ماندگی و سرانجام بستر سازی برای منازعات قومی نداشته است.^{۲۰}

در باره چشم انداز فرایند توسعه ناموزون و نابرابریهای منطقه‌ای در بین نظریه پردازان سنتی سه جهت گیری عمده قابل شناسایی است که هر يك به گونه‌ای این دیدگاه را روشنفکری و نتایجی استخراج کرده‌اند.

جهت گیری اول از سوی لنین و گونار میردال، بر افزایش نابرابریها در روند رشد اقتصادی تأکید می‌کند. میردال بعنوان نخستین اقتصاددان غربی که این مباحث را مطرح کرد، معتقد است که مکانیزم بازار به از میان رفتن نابرابریهای منطقه‌ای نمی‌انجامد، بلکه برعکس حتی این گرایش با توجه به «نظریه علی تسلسل انباشت»^{۲۱} تشدید می‌شود.^{۲۲}

جهت گیری دوم کاهش عدم تعادل‌های منطقه‌ای را در روند رشد مورد توجه قرار می‌دهد. هاینریش شمن و آرتور لوئیس^{۲۳} اعتقاد دارند که در فرایند توسعه، نابرابریهای منطقه‌ای کاهش می‌یابد.^{۲۴}

در جهت گیری سوم این نکته مطرح می‌شود که پراکنندگی‌های منطقه‌ای در ابتدای روند رشد اقتصادی افزایش و سپس در دوران بلوغ اقتصادی کاهش می‌یابد. ویلیامسون از جمله طرفداران این دیدگاه است.^{۲۵}

○ در بحث استعمار کلاسیک، عقب‌ماندگی قاره آفریقا معلول سیاستهای استعماری قلمداد می‌شد، اما پس از رهایی مستعمرات از چنگال استعمارگران این جوامع نه تنها به سوی توسعه رهنمون نشدند، بلکه بسیاری از کشورهای آفریقایی در گردابی ژرفتر از مشکلات، تنگناها و عقب‌ماندگی‌ها فرو رفتند.

7. melting pot.

۸. اتو کلاین برگ، «چندگرائی فرهنگی در جهان متغیر»، پیام یونسکو، سال سیزدهم، شماره ۱۴۸ (خرداد ۱۳۶۱) ص ۹.

9. Milton M. Gordon, **Assimilation in American Life** (New York: Oxford University Press, 1964) p.71.

10. Cashmore, **op. cit.**

۱۱. مایکل هشتر بعدها با انتقاد از نظریه استعمار داخلی به سوی نظریه گزینش عقلانی گرایش پیدا کرد. :
- حمید احمدی، «قومیت و قوم گرایی در ایران؛ افسانه یا واقعیت؟»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال یازدهم، شماره ۱۱۵ و ۱۱۶ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۶) ص ۶۶.

12. Muir, **op. cit.**

13. **Ibid**, pp. 202, 203.

14. Uneven development & Regional inequalities Theory.

۱۵. مصطفی سلیمی فر، «تاهمگوئیهای اقتصادی منطقه‌ای در ایران»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال دوازدهم، شماره ۱۲۱ و ۱۲۲ (مهر و آبان ۱۳۷۶) ص ۱۷۲.

16. Law of Uneven Capitalist development.

17. Naved Hamid and Akmal Hussain, "Regional inequalities and capitalist development: Pakistan's experience", in Akbar Zaidi (ed), **Regional Imbalances & The National Question in Pakistan** (Pakistan: Vanguard Books, 1992) p.3.

۱۸. مجتبی مقصدی، «یوگسلاوی؛ پایان بحران یا صلح شکننده؟»، روزنامه ابرار، سال سوم، شماره ۷۷۳ (۱۳۷۰/۴/۲۳) ص ۴.

19. Roger Bartra, **Introduction to Ethnic Group Relations in Asia and Oceania** (UNESCO, 1979).

20. B. K. Roy Burman, "Ethnicity and Ethnic Tensions: Some Theoretical Issues and Illustrations", **Social Action**, Vol 38 (Oct - December 1988) p. 377.

21. circular cumulative causation.

22. Hamid and Hussain, **op. cit.**

23. Hirschman & W. Arthur Lewis.

۲۴. سلیمی فر، همان مقاله، ص ۱۷۴.

همچنین برای اطلاع بیشتر از نظرات آرتور لوئیس نگاه کنید به:

A) **Ibid**, p. 5.

ب) مایکل تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، ۲ جلد (چاپ دوم، تهران: سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۰) جلد دوم، ص ۸۹۵.

ج) مرتضی ایمانی راد، توسعه و برنامه در جهان سوم (تهران: پیشبرد، ۱۳۶۹) ص ۷۵.

۲۵. سلیمی فر، پیشین.

26. **Ibid**, p.3

وجود این ذهنیت انکار ناشدنی است که تاهمگونی و نابرابریهای سطح توسعه در بسیاری از کشورها اعم از شمال و جنوب وجود دارد، به گونه‌ای که اگر در شمال شرق برزیل نرخ درآمد سرانه یک سوم بیشتر از نواحی جنوبی این کشور است، یا در مکزیکو درآمد سرانه در ثروتمندترین مناطق ۱۲ برابر بیشتر از فقیرترین نواحی می‌باشد و در کشورهایی چون مصر، پاکستان، تایلند و اندونزی مسائل مشابهی قابل رؤیت است، در کشورهای توسعه یافته صنعتی نیز نابرابریهای منطقه‌ای کم و بیش وجود دارد. مثلاً جنوب آمریکا همیشه فقیرتر از دیگر مناطق بوده است، یا استانهای جنوبی ایتالیا گرفتار کودمی باشند و در استرالیا، فرانسه و بریتانیا شرایط مشابهی حاکم است. ۲۶.

در واقع، اگر می‌پذیریم که فرایند تشدید شونده توسعه ناموزون و نابرابریهای منطقه‌ای، بویژه در ارتباط با اقلیت‌های قومی خطر ساز و بحران آفرین است و در همه ابعاد و اجزاء اقتدار دولت ملی را به چالش می‌طلبد، در مقابل نیز پذیرفتنی است که برابری کامل همه مناطق و نواحی، با توجه به مزیت‌های نسبی و صرفه‌های اقتصادی داخلی و خارجی غیر ممکن و محال است.

آچه شدنی است، تلاش پیگیر در جهت کاهش شکاف‌های موجود و تعدیل عقب‌ماندگیهای ساختاری و تاریخی است که می‌تواند زمینه ساز بهبود وضع مناطق عقب مانده و کاهش بحرانهای قومی و منطقه‌ای گردد.

یادداشتها:

1. internal colonialism.

2. joe R. feagin, **racial and ethnic relations** (United State of America: Prentice - Hall, 1978) p.37.

3. Ellis Cashmore, **Dictionary of Race and Ethnic Relations**, (Fourth edition, London: Routledge, 1996), p.178.

4. Richard Muir, **Political Geography - A New Introduction** (Hong Kong: Mac Millan Press Ltd, 1997), p. 201.

- برای اطلاع بیشتر از دیدگاههای بلونز و هشتر در مورد استعمار داخلی ر.ک. به:

- Robert Blauner, **Racial Oppression in America** (New York: Harper & Row, 1972).

- Michael Hechter, **Internal Colonialism** (U.S.A: University of California Press, 1975).

5. Assimilation Theory.

6. Feagin, **op. cit**, p. 27.

○ در نظریه «استعمار

داخلی»، چپاولگریهای

آشکار و نهان نخبگان بومی

حاکم و ظلم آنان نسبت به

اقلیتهای قومی محور اصلی

ستیزه‌های قومی شناخته

می شود .